

مجموعه سیاره که در کتابخانه اشیا تک سرسیتی و غیره هست در آن جز
محمودریاز از هر شش باقی ورق چند مرقومست چنانچه
حسن گلوسوز شانزده ورقست و بهر صفحه چارده بیت -
دانشتانی در ترجمه میر نجات جای که ذکر مهملات زلالی میکند
میگوید - از حسن گلوسوز زلالی

* بیت *

ای ز تو جستن پی دیدن سراغ * هست سبکباری حفظ دماغ
تا قلم ما رگ گردن بسود * طوق بر ابلیسس نوشتن بود

(۱۴۲) و برین وزنست مثنوی باقر کاشی خرده - دکتر

اسپرنگر صاحب فهرست کتابخانه اوده نوشته که باقر کاشی خرده
گویند برادر خرده ملام مقصود کاشیست و معاصر شاه عباس -
دانشتانی گوید باقر خرده کاشی - بنسبت مقصود خرده فروش
که از شعرای مقرر کاشان و برادر او بود باین لقب علم شده - وی
صاحب اخلاق حمیده و عاشق پیشه بود از ایران بدکن آمده در
بیجا پور مدتها اقامت داشته انتهى هم صاحب فهرست میگوید که او
مثنوی دارد در بیان خلوت و غربت و خوف و رجا و وحدانیت
و رسالت که مطلعش اینست

* شعر *

بِسْمِ اللَّهِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ * نَزِيلٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وفات باقر کاشی در سنه (۱۰۳۸) - اسپرنگر *

(۱۴۳) و برین وزنست مثنوی قدسی - محمد ظاهر
نصایب ، گفته که حله محمدتاج مشهور قدس تخلص میکند -

آسمان اول (۱۴۶) مثنوی قدسی و سلیم

و حقا که قدسی خلقت مردم طینت بود - بسعادت مکه معظمه
مشرف شده - از طول سخن او کمال شاعری ظاهر است - ازین
ولایت دلگیر شده بهند رفت کمال عزت و قرب منزلت داشت
در خدمت پادشاه و امرا و شعرا بحدی که طالبای آملی که
بمنصب ملک الشعرائی ممتاز بود جهت مراعات او در دربار
پادشاهی پایین دست او می ایستاد - درانولایت فوت شد -

استخوانش را بمشهد مقدس آوردند - این بیت از مثنوی اوست
پاکي دامان ز کویان نکوست * آینه را زخم قفا رو بروست

در سر آزاد سنه وفات محمدجان قدسی (۱۰۵۶) مرقومست *

(۱۴۴) و برین وزنست مثنوی سلیم - اسمش محمدتقی -

میرزا طاهر نصرآبادی گفته که سلیم از طهرانست من اعمال ری -

طبعش لطیف و سلیقه اش در غایت انگیز است - اگرچه شهرت

در اخذ معنی مردم دارد اما معانی غریب لطیف هم زاده

طبع خود دارد - چنین مسموع شد که بدخو بوده و لطیفهای بیجا

ازو بیشتر سرزده انتهى سنه وفات سلیم در سر آزاد (۱۰۵۷) نوشته

در کلیات او که نسخه ازان خوشخط در کتابخانه اشیا تک سوسیته

میباشد چند مثنویست - بوزن مخزن مثنوی پنج ورقه اولش اینک

بسم الله الرحمن الرحيم * هست عصای ره طبع سلیم

* حکایت دوم *

ساله دلی ازین سامان دور * داشت خردی همچو معیبا ضرور

آسمان اول (۱۴۵) مثنوی حائق - وفاز و نیاز

در آتشکده نوشته که سلیم مثنوی در مطایبه گفته این سه بیت که
در وصف خر گفته از نوشته شد • شعر •

از فوسِ عمر سبکتازتر * از خر طنبور خوش آوازتر

بانگ زراکب نشنیده است سخت * چوب آندیده است مگر در درخت

کار نه بانیک و بد مردمش * به بود از ریش منافق دمش

(۱۴۵) و برین وزنست مثنوی حائق - در سر آراز

مرقومست که حکیم حائق بن حکیم همای گیلانی واقف فن است -

و نبض شناس سخن - مولد حائق فتحپور سیکر پست - در عهد

جهانگیری بمذمبه شایسته سرفرازی داشت - صاحبقران ثانی

شاهجهان در سال اول جلوس خود حکیم حائق را بسفارت نزد

امام قلیخان والی توران رخصت فرمود - حکیم حائق بعد ادای

سفارت مراجعت نمود و از درگاه خلافت بمنصب سه هزارری و

خدمت عرض مکرر بمعرض امتیاز درآمد - و پایان عمر در

مستقر الخلفه اکبرآباد گوشه انزوا گرفت و بصالیانه پانزده هزار روپیه

از سرکار موظف گردید و تا سنه اربع و خمصین و الفه سالیانه او

باضافههای متعدد بچهل هزار رسید - حکیم در شوال سنه سبع و

ستین و الف (۱۰۶۷) در اکبرآباد شریعت فنا چشید اندهی شعر این

مثنوی در ذکر عرفی گذشت •

(۱۴۶) و برین وزنست ناز و نیاز نجاتی گیلانی - والد

داغستانی گوید مولانا نجاتی گیلانی از شعرای زمان شاه عباس

مثنوی بود . صاحب مثنوی فار و نیاز است چون این مثنوی
مشهور نبود و از مولانا نجائی شعر دیگر بدست نیامد لابد قطعه از
قطعات آن مثنوی که بعنوان مثل وقوع یافته بود بضرورت تحریر
نمود و آن اینست

* شعر *
گشت ز تائیسر هوا تسلیح کام * شور عرب لیلی شیرین کلام
ز آتش تب یافت عذارش گزند * خال رخس ریخت با آتش سپند
گشت شفق گونه عذارش ز تب * پر در تبخاله شدش درج لب
لیج اعجازی آمد بجوش * معدن یاقوت شدش در فروش
بر طبق نقسه طه کرد حل * گشت بزر صف سیمش بدل
داشت عیار زراو بیم شک * صیرفی حال زدش بر محک
دست چو آورد به نبض سقیم * کرد اشارت سوی فصدش حکیم
دید چو فصّاد تراوش کرد * رشته جان بعنقه بازوش کرد
نشتره آوردش آستاد کار * بر سر خونریز چو مزگان یار
چون سر نشتر رگ او برگشود * شعله نمایان شد و برخاست دود
لیک از انجا که ز عین داد * هست میان دل و جان اتحاد
بسود دران واقعه پرتعجب * بر طرف بلایه مجنون بتب
در تب غم هجر و تسلیش نه * آگهی از تب لیلیش نه
ناگه از اشیاء دربی گشت فرد * نشتر عشق سرگ بار کرد
شد چو نویسنده لوح آن قلم * صورت لیلی همه جا شد رقم
(۱۳۷) و برین وزنست مثنوی الهی بقول و الجنب

آسمان اول (۱۴۷) مثنوی الهی و ادھم

دکتر اسپرنگر میگوید میر الهی ابن حجّۃ الدین سعدآبادی -

(سعدآباد قریب ہمدانست) او بوقت تقی اوحدی بود و نیز یار

محمد جان قدسی - سنہ وفات (۱۰۶۰) یا (۱۰۶۴) - غنی

کشمیری تاریخ او چنین یافتہ * ع * برد الهی ز جہان گوی سخن *

مثنوی دارد بوزن مخزن در مدح شاہجہان - اولش اینکہ * شعر *

بسم اللہ الرحمن الرحیم * قافلہ سالار کلام حکیم

در تذکرہ سرخوش مذکور است کہ میر الهی در اواخر عہد جہانگیر

از ولایت ہمدان بہند آمدہ شاعر نازکساز و خوشخیل بودہ نام

الہی تخلص خود کردہ انتہی *

(۱۴۸) و برین وزنست مثنوی ادھم - سرخوش نوشتہ

ابراہیم ادھم سید عالی نسب صفوی نژاد است در زمان شاہجہان

پادشاہ بہند آمدہ دیوانہ مشرب بودہ طبعش بطور ایہام میل تمام

داشت انتہی ملخصا - کیفیت دیوانہ مشرب ادھم در تذکرہ

سرخوش و ریاض الشعرا مفصلا مرقومست - در فہرست کتابخانہ

اودہ نوشتہ کہ میرزا ابراہیم ادھم در سنہ (۱۰۶۰) مرد یا کشتہ شدہ

مثنوی دارد بوزن مخزن کہ مطلعش اینست * شعر *

بسم اللہ الرحمن الرحیم * راہ حدیث است بصوی قدیم

تمام نسخہ کہ در کتابخانہ اشیاک سوسینی کلکتہ هست

در ان - راہ حدیث - بنظر فقیر آمدہ - و آنچه در فہرست کتابخانہ

اودہ نام این مثنوی رفیق السالکین نوشتہ بہو است - و در آسمان

آسان اول (۱۳۸) مثنوی غافل فدایی

سیم حلی رفیق الحاکمین اومی آید *

(۴۹) و برین وزنست مثنوی غافل - محمدطاهر نصرآبادی

گفته که غافلا محمدتقی نام داشت گویا از طالقانست در معنی سنجی

قراری انصاف در کف داشت درد سخنش بحدت بود که از

استماع معنی لطیف حالتی او را دست میداد حقا که در سلامت

موزونان بسوز و درد ار کم دیدیم هیچگاه بی سوز و محبتی نبود -

در زمان شاه عباس ثانی فوت شد - شعرش اینست از مثنوی

بسکه جهان تیرگی اندود شد * آب در آینه گل آلود شد

نخم درین خاک میفشان دلیر * دانه بدهقان کشد از خوشه تیر

(۵۰) و برین وزنست مثنوی فدایی در تذکره نصرآبادی

مرقومست که محمود بیگ فدایی تخلص از ایل تکلو و ساکن طهرانست

مدتی قبل ازین از قید علیق نجات یافته در لباس فقر درآمد -

خویشان و اقربا که عداوت طبیعی ایشانست در لباس مهربانی

آن بیچاره را از جامه آرام عریان ساختند و باصفهان آمده در خدمت

اغورلوخان بود - درین سال فوت شد شعرش اینست * مثنوی *

بسکه شده خاک پهن دیده اش * قالب خشتی شده هر دیده اش

در سرش از حسرت گل شور بود * هر در لبش چون در لب گور بود

آهنگش گشت چو خشت لحد * دیده در صورت هر لبیک و بد

(۵۱) و برین وزنست مثنوی مولانا غیاث سمرقانی

(۱) گویا بجای کنه درین تذکره بسیار استعمال است * (۲) در نسخه تکلو *

آمین اول (۱۴۹) مظهر الانوار و مثنوی غیاث و صفا

در ریاض الشعرا آورده که مولانا غیاث سبزواری فاضل و طبیب بوده
تبع مخزن الاسرار کرده است انتهى *

(۵۲) و برین وزنست مظهر الانوار هاشمی بخاری -

در آتشکده آمده که هاشمی از سادات عالیمقدار و شیخ الاسلام
بخارا ست آخر الامر سفر حجاز کرده در مدینه مظهره بجدت
خرامیده - گویند مثنوی مظهر الانوار در برابر مخزن الاسرار شیخ
نظامی گفته اما بنظر نرسیده انتهى *

(۵۳) و برین وزنست مثنوی صفا - میرزا طاهر نصرآبادی

گوید - مولانا محمدباقر نایینی در حدیث سن از جمیع علوم
بهره برده و زنگ تعلقات را از مرآت خاطر ستوده صفات او بیانی
نیست - در اوایل جوانی یکسال قبل ازین فوت شد و دل فقیر را
قرین هزار گونه محنت ساخته - صفا تخلص داشت شعرش اینست
بسم الله الرحمن الرحیم * هست عصای ره امید و بیم
این چه عصائیست که در دست ما * آید ازو کار دل و چشم و پا
ای همه معدوم و تو اصل وجود * وی همه محتاج و تویی عین جود
چون قلمت مدّ زمان می کشید * نقطه خورشید و مه آمد پدید
در ره توجنبش پنج و چهار * گرم عنان ز ابلق لیسل و نهار

(۵۴) و برین وزنست مثنوی ملا صبی در تذکره طاهر

نصرآبادی نوشته که بیرم بیگ صبی تخلص تویی سرکانیست و از
کند خدایان معتبر آن و اینست و در کمال مردم ، آمدت بود -

آسان اول (۱۵۰) مثنوی صبحی و شریف و فایز

دلیلش آنکه گوهر صدفِ فضیلت و آدمیتِ آخوند کمال است -
مدتی در اصفهان از شاگردانِ خلفِ علامی آقا حسین بود - توفیقِ
زیارتِ کعبه یافته - الحال مسموع شد که از مجلسیانِ عالیجاه حسین
علیخان حاکم کرمانشاهانست - مجملاً ملاً صبحی خوش طبعیت
بوده و لطیف سخن شعرش اینست * مثنوی *

ای که چو نئی از نفسِ زنده * اینهمه آوازه چه افکنده
تا نفسِ میکشی ای سستایی * جای تو خالیست چو آوازی
(۵۵) و برین وزنست مثنوی ملاً شریف طاهر نصرآبادی

گفته که ملاً محمد شریف از قریه درنوسفادران من اعمال
اصفهانست از اقربا و شاگردانِ ملاً عبدالحی است - مثنوی
در بحر مخزن الاسرار گفته چند بیت از نوشته شد * شعر *

کرد ز راندود جواهر نشان * طوق مه و منطقه کهکشان
شیشه دل را می خونابه داد * بیسرق اسلام بسبابه داد
کوه بدل بست که راز بست این * شعله بجان ریخت که ناز بست این
بار غمش در دل و در دیده اشک * کوه در اندانه و دریا بمشک

(۵۶) و برین وزنست مثنوی فایز - نصرآبادی نوشته که

میرزا علاءالدین محمد از جانبِ والدۀ صبیبه زاده شاه عباس ماضی
و از جانبِ پدر خلف میرزا رفیع صدر ممالک خاصه که از اعظم
سادات شهرستان من اعمال اصفهانست - میرزا صایب نخعی فایز
بایشان دادند - در ترتیب نظم نهایت قابلیت داشت - مثنوی

گفته و این چند بیت از است

• شعر •

ریخته از ششپره هیت شکره • مورچه زلزله در مغز کوه
عزم جهانگیرش اردم زند • هر دو جهان چون مرده برهم زند
سکه بنام تو زند آسان • بر زر خورشید که گردد روان
دوش یلانو سپر پرشکوه • مهر درخشان ز پر پشت کوه
(۵۷) و برین وزنست مثنوی طاهر وحید میر غلام علی آزاد

بلغرامی در سر آزاد نوشته که میرزا محمد طاهر وحید قزوینی یگانه
عصر بود و در فنون علوم و نظم و نثر گرو از همعصران می بود - الحق
در ایجاد مضامین تازه و ابداع مدعا مثل بے نظیر افتاده و آنقدر
دوشیزگان معانی که از صلب طبیعتش زاده دیگر حرف آفرینانرا
که دست بهم داده - ابتدای حال بتحریر دفتر از دفاتر توجیه نویسی
شاه عباس ثانی مفری که در سنه اثنین و خمسین و الف
(۱۰۵۲) بر تخت فرمانروایی برآمد مامور بود - رفته رفته
بمجلس نویسی شاه که عبارت از وقایع نگاری کل باشد سر بلند
گردید - و در عهد شاه سلیمان که در سنه سبع و سبعین و الف
(۱۰۷۷) بر مصند دارائی نشست نیز چندگاه دران کار مستقل
بود و بکمال تقرب اختصاص داشت - آخر الامر بوالا پایه وزارت
متصاعد گشت - و در آغاز عهد سلطان حسین میرزا که در سنه
خمس و مایه و الف (۱۱۰۵) جلوس نمود مورد عتاب گردید -
تا آنکه از کدورت همتی و ارست و رخت سفر ازین عبرتگذا به عالم دیگر

آسان اول (۱۵۲) مثنوی و الهی قمی

بست - چند مثنوی دارد - یکے مقابل مخزن اسرار مطلعش اینست
بسم الله الرحمن الرحيم * هست نهالے ریاض قدیم
در صفت تیغ * شعر *

بسکه بون تیزی تیغش رسا * لفظ توان کرد ز معنی جدا

(۵۸) و برین وزنست مثنوی و الهی قمی در ریاض الشعرا

نوشته میر و الهی قمی از استادان فصیح زبان و شعرای شیرین بیانست
اشعار نمکین و افکار رنگین دارد - موسیقی را خوب ورزیده بود دران فن
تصانیف درست کرده - در سنه (۱۱۰۶) در عرصه حیات بوده انتهى
و نیز در آنشکده ذکر او آمده - در یکتا بیاض کتابخانه میثاقک سوسیتمی
کلکته دو مثنوی او دیده شد - یکے بوزن مخزن این اشعار از انجاست

بلبل خوش نغمه بستان جود * دفتر گلزار سخاوت گشود

گفت که جمعه ز دیار یمسن * باز بیستند بعزم ختسن

جمله ز شهر از پی سود آمدند * بسر در دروازه فرود آمدند

عارفشان مطلع انوار بود * قلب همه مخزن اسرار بود

مهر چو شب رو بعدم باز کرد * قسافله هم عزم ره آغاز کرد

رفت بهر سوی دران دشت تار * مردم آن قافلہ پیچان چو مار

مشعلے از دور بران کاروان * مهر مغت در دل شب شد عیان

بر اثر روشنیسش تافتند * راه بهر منزل جان یافتند

مرقده آمد بنظر آشکار * بام و درش لعل و زبرجدنکار

زنسندگی بسود توین کاروان * مرد جهانندید شیرین زبان

رفت بآن مرقد و الامقام * داده بآداب کربمان سلام
گفت که این مقبره خوش باصفاست * راستی این جای کدام اولیاست
عارفی از دور دران انجمن * گفت بآن طوطی شکرشکن
مرقد سلطان سخا حاتمست * پای چراغ همه عالمست

(۵۹) و برین وزنست مثنوی واله هروی - نام او درویش

حسین تخلص واله - اماداغستانی و الهی هروی بیانوشته و گفته
که او در عهد سلطان حسین مرزا بایقرا بوده - انتهى چند مثنوی
دارد صاحب بهار عجم از مثنوی مخزن او این شعر که در حمد
باری تعالی واقعست آورده * بیت *

خنده طراز لب گلہای باغ * دیده گشای دل عاشق ز داغ

(۶۰) و برین وزنست مثنوی سنجرکاشی - در ریاض الشعرا

و آنشکده نام او میر محمد هاشم خلف میر حیدر معنائی
کاشی نوشته - غلام علی آزاد بلگرامی در سرو آزاد آورده که سخنش
هموار است و گهرش آبدار - دیوانش بنظر امعان در آمد غزل و قصیده
و مثنوی یک رتبه دارد - در سلك ملازمان اکبر پادشاه انتظام
داشت - در اواخر عهد اکبری جانب بیجاپور حرکت کرد و در
ظل عنایت ابراهیم عادلشاه قرار گرفت - در ایام اقامت بیجاپور
فرمان طلب شاه عباس ماضی باخلعت فاخره بنام او صدور یافت -
اما پیش از وصول فرمان منشور اجل فامزد او گردید و این صورت

(۱) بجای واحد چنانچه نظام الدین اولیا - و عبیدالله اهروری

در سنه احدی و عشرين و الف (۱۰۲۱) رو داد * مصرع *

افکند پادشاه سخن چتر سنجری

تاریخ است - مورخ دو عدد زاید را بحسن تعمیمه افکند تم کلامه - در

بهار عجم این شعر از مرقومست * بیت *

شمع چو در جلوه به بیند قدش * خیزد و تقدیم دهد بر خودش

(۶۱) و برین وزنست مثنوی میرزا فصیحی هروی -

در مرآة العالم نوشته که میرزا فصیحی هروی انصاری در زمان

شاه عباس ماضی خطاب ملک الشعرائی داشت و شاه انجم سده

در احترام و اعزاز آن فصیح نکته طراز بغایت میکوشید. انتهى - میرزا

جلال اسیر که از شاگردان اوست میگوید * بیت *

آنانکه مست فیض بهار اند چون اسیر * ته جرعه ز جام فصیحی کشیده اند

دیوان وی که در کتابخانه اشیا تک سوسیته کلکته است در آن دو

مثنوی از دیده شد یکی بوزن مخزن که در ستایش سید محمد امین

گفته آغاز آن * بیت *

بدر شرف مهر صفهان سپهر * نسخه نقش قدم ماه و مهر

بوسه بهای کف پایش جهان * فاشیه بردوش درش آسمان

یکه نشین صف دین مبیس * قباله اسلام محمد امین

(۶۲) و برین وزنست مطلع الانوار میرزا باقر داماد اشراق

تخلص - در ریاض الشعرا آورده که میر محمد باقر داماد اشراق

قدرة فضلی عالی مقدار و زنده حکمای روزگار بوده و برا ثالث

المعالمین گویند - تصانیف عالیله اش مدار علیه فضایی نامدار و حکمای والامقدار - از فوط شهرت مجداج بتفصیل نیست - مجمله جناب میر ثمره شجره و جود مسعود میر شمس الدین الشهیر داماد است یعنی داماد مجتهد شیخ علی عبدالعال است - جناب میر مدتها در خراسان و عراق در خدمت دانشمندان مشغول تحصیل علوم شد - در تصفیة باطن و تزکیة نفس ریاضات عظیمه کشیده - مشهور است که چهل سال پهلو بر بستر گذاشته - در عهد شاه صفی باتفاق بزیارت عتبات عالیات رفته در نجف اشرف لباس عاریت را انداخته در جوار آن امام البشر آسود - ملا عبدالله اماني تاریخ فوت آن قدوة الفضا را چنین یافته *

* ع *

عروس علم و دین را مرده داماد (۱۰۴۶)

حضرت میر در انشای شعر طبعی بقوت و قدرت داشته اشراق تخلص میفرماید انتهى - در بهار عجم این در شعر از ان مثنوی آورده - در توحید گوید

* بیت *

در شرف در صدف دل نهاد * در افق بر کمر گل نهاد

سرمه ده چشم عدم از وجود * نوره جبهه چرخ از سجد

(۶۳) و برین وزنست مثنوی میرزا جلال اسیر شهرستانی

اصفهانی - در سرو آزاد نوشته که میرزا جلال اسیر ابن مرزا مومن شاعر ادبند است و موجد اندازهای دلپسند - اسیر اگرچه تلمیذ فصیحی هر روست اما با میرزا صایب اعتقاد تمام دارد و مکرر

نغمه ستایش می سنجد و جای میگوید * شعر *

با وجود آنکه استاد فصیحی بوده است مصرع صائب تواند یک کتاب من شود
 میرزا از اجله سادات شهرستان اصفهانست و بمصاهرت شاه عباس
 ماضی ممتاز زمان - اما با گردش جام شراب و شرب مدام آنقدر
 خوگر شد که در عین جوانی بر بستر ناتوانی افتاد و در سنه تسع
 و اربعین و الف (۱۰۴۹) غبار هستی بباد فنا داد انتهى - و اله
 داغستانی گوید که چون اکثر سرمست باد ارفغانی بود و در آن
 حال شعر میگفت عرایس بعضی ابیاتش از لباس معنی عور مانده
 اما اشعار خوش بسیار خوبست انتهى ملخصا - در کلیات او که
 در کتابخانه فقیر است چند موجز مثنوی بنظر آمده یکم بوزن
 مخزن اولش اینکه * بیت *

خسر و دریادل غفران پناه * مرشد جم مرتبه خلد از تباہ

(۶۴) و برین وزنست مثنوی میریحیی کاشی - داغستانی

گوید که میریحیی بعضی ویرا کاشی و بعضی قمی دانسته اند انتهى -
 میرزا طاهر نصرآبادی قاضی یحیی کاشی و میریحیی قمی در شخص
 نوشته - صاحب بهار عجم بیشتر یحیی کاشی و بعضی جا میریحیی
 شیرازی ثبت نموده - و آزاد بلگرامی در خزانه عامره چنین
 تحقیق کرده که میریحیی کاشی شیرازی الاصل بود پدرش در کاشان
 طرح توطن انداخت لکن با کاشیان بسیار بد بود مذمت اینها
 بسیار کرده در مثنوی که در دم اکولم گفته میگوید * شعر *

پدرم این خطا بعرفان کرد * که ز شیراز جا بکاشان کرد

در عهد شاهجهان از ولایت بهند آمد و در سلک ثناگستران پادشاهی
منخرط گردید و چون قلعه ارک شاهجهانآباد با سایر عمارات بصرف
مبلغ شصت لک روپیه در سنه ثمان و خمسین و الف (۱۰۵۸)

انجام گرفت میر یحیی شاعر تاریخ بر آورد * ع *

شد شاهجهانآباد از شاهجهان آباد

و پنجهزار روپیه از پادشاه صلح یافت - میر روزگار بکام میگذرانید تا آنکه
در شاهجهانآباد سنه اربع و ستین و الف (۱۰۶۴) طومار عمر را
باجام رسانید - این مصرع تاریخ وفات اوست * ع *

احیاء سخن چو کرد یحیی جان داد

مخفی نماند که همزه که بعد الف می آید مورخان فرس بخلاف
عرب اکثر او را بجای الف در تاریخ حساب میکنند و گاهی حساب
نمیکنند زیرا که شکل از اشکل حروف تهجی ندارد - و در تاریخ
میر یحیی مورخ همزه احیاء را محسوب نساخته اند - و سرخوش
نوشته که این بیت را با آن تاریخ بر لوح مزارش نوشته اند * شعر *

ای که از دشواری راه فدا ترسی متوس

بسکه آسانست این راه میتوان خوابیده رفت

در بهار عجم این چند شعرا ز منقولست در صفت باغ * بیت *
بلبل خوشخوان چو را هنگ زد * بردل مستان چمن چنگ زد
شعله صفت لاله ز جا جست تیز * گشت بفرچان طلا قهوه ریز

آسمان اول (۱۵۸) مثنوی اشرف مازندرانی

در صفت تاریکی شب * بیت *

یک قلم از تیرگی شب جهان * پرزسیاهی شده چون حبر در آن

در صفت زن حیاله * بیت *

دهرز مکرش دل پر ناله * هر سر مویش دانه محتاله

در بیان مسافری گفته * بیت *

داشت در آن بلده یکم خانه خواجه * بر درش افکند ز خود گرد راه

(۶۵) و برین وزنست مثنوی اشرف مازندرانی - در

سرو آزاد آورده که ملا محمد سعید اشرف پسر ملا صالح مازندرانیست

و صبیحه زاده ملا محمد تقی مجلسی - فاضل صاحب جودت بود و

شاعر و الا قدرت - طبع چالاکش معانی نازه بهم میرساند و عجایب

گلها در دامن سامعه می افشاند - در آغاز جلوس خلد مکانی بهند

رسید و به ملازمت سلطانی استسعاد یافت و بتعلیم زیب النساء بیگم

خلف پادشاه مقرر گردید مدتی باین عنوان بسر برد - آخر حجاب الوطن

مستولی گشت و قصیده در مدح زیب النساء بیگم مشتمل بر

درخواست رخصت بنظم آورد - و در سنه ثلث و ثمانین و الف

(۱۰۸۳) باصفهان معاودت نمود - و گرت دیگر قاید روزگار زمام او را

جانب هند کشید و در عظیم آباد با شاهزاده عظیم الشان بسر می برد -

شاهزاده خیل طرف مراعات او نگاه میداشت و بنا بر کبر سن در

مجلس خود حکم نشستن کرده بود - ملا در پایان عمر ازاده بیت الله

کرد و خواست که از راه بنگاله در چهار نشسته عازم منزل مقصود

شود در شهر مونیگر از توابع پنده سزاول اجل در رسید و او را بعالم دیگر رسانید - قبر ملا در انجا مشهور است - اولاد او در بنگاله می باشند - دیوان ملا محمد سعید اشرف بمطالعه در آمد انواع شعر قصیده و غزل و مثنوی و قطعه و غیرها دارد و همه جا حرف بقدرت میزند انتهی - در بهار عجم این شعر ازو منقولست * بیت *

گشته یلی زن همه بر بانگ نی * همچو زنان یله از بهر می

(۶۶) و برین وزنست مثنوی خفاف - حال او معلوم

نشده - در نوادرالمصادر این بیت ازو آورده * شعر *

تا یکی از عجب گرازیدنت * در نظر خویش برزیدنت

(۶۷) و برین وزنست مثنوی ابوشعیب - حال او نیز

معلوم نشده - غالباً این غیر ابوشعیب هر وی باشد که معاصر رودکی بوده - این شعر در نوادرالمصادر ازو آورده * شعر *

افشرد خون دل از چشم او * ریخته پالون مزگان فرو

(۶۸) و برین وزنست مثنوی صادق - در ریاض الشعرا

نوشته که آقا صادق تفرشی از شاگردان حکیم ربانی مولانا محمد صادق اردستانیست بسیار بشعور و لطافت طبعست و در شعر صاحب مذاق خوشیست - باشعار مولوی جامی بسیار مانوسست و خود مثنویها گفته بیشتر بطور مثنوی شیخ بهایی - و اقسام دیگر شعر کمتر میگوید - شنیده شد که الحال در حیات و در تفرش میگذراند انتهی - آذر اصفهانی در ذکر معاصرین خودش نوشته که محمد صادق

سمان اول (۱۶۰) مثنوی لایق جونپوری

سیدے والانواد و عالمے پاک اعتقاد قطع نظر از کمالات در مراتب نظم و نثر کمال مہارت داشته *ع* از کوزہ همان برون تراود کہ دروست *
و گاہے اشعار عاشقانه بصفحہ خاطر می نگاشت و بگفتن مثنوی بیشتر مایل بودہ و باسم تخلص میکرده و غزل و رباعی نیز میگفته -
صحبتش مکرر اتفاق افتاده و کمال شفقت ازو دیدہ - این چند بیت
از مثنوی اوست * شعر *

نه بفرازندہ این نہ سپہر * نہ بفروزندہ این ماہ و مہر
کار بدنیا و بعقبسام نیست * غیر خدا هیچ تمام نیست
گرچہ زبونِ فلکِ قوسیم * من نہ ابوالقاسمِ فردوسیم
شاعری و شعر نہ کارِ منست * شعر روشی نہ شعرِ منست
این دوسہ بیتہ کہ تقاضای حال * پرده بر افکنده ز روی مقال
شعر نہ شعرای یمانیت این * ثانی ترکیب مثنایت این
بارقہ طور تجلیست این * شعشعہ نائقہ لیلیست این

(۶۹) و برین وزنست مثنوی لایق - غلام علی آزاد بلگرامی

در سور آزاد بذکر میر عبدالجلیل بلگرامی آورده کہ میر محمد مراد متخلص بلایق جونپوری کہ در عنفوان جوانی بشوق ملاقات میرزا صایب پیانہ از ہند بصفاهان رفت و روزگارے بخدمت میرزا بسر بردہ بہند بازگشت - و از پیشگاہ خلد مکان مدتی بسوانج نگاری دارالسلطنہ لاہور سرافرازی داشت با علامہ مرحوم (یعنی میر عبدالجلیل) بسیار مرتبط بود و باشارہ ایشان خمسہ در سلک نظم کشید - چہار

کتاب از خمسه او بنظر راقم الحروف رسیده - در خاتمه مثنوی
مقابل مخزن اسرار تصریح بتکلیف علامه مرحوم میکند و زبان
بستایش والا میگشاید که

• شعر •

راقم این نامه معنی سواد • محور سخن بنده محمد مراد
بود شبیر انجمن آرای فکر • داشت سرگرم ز سودای فکر
یافته از قید تعلق خلاص • خامه بکف منتظر فیض خاص
از درم القصه درآمد ترون • اهل سخن را بسخن رهنمون
نشئه سر جوش خمستان هوش • از پی تحقیق سخن چشم و گوش
صورت ازو گشته بمعنی دلیل • سید علامه عبدالجلیل
کرد بموزونی طبع سلیم • طالب خویشم چو کلام کلیم
میدهد از لفظ بمعنی پیام • زودتر از نکبت گل با مشام
می برد از طرز بمطلب سراغ • گرمتر از نشئه می با دماغ
دید که فکر سخنم پیشه است • دل گرو صورت اندیشه است
گفت سخن ساده و پرکار به • تاب کش سبجک و زقار به
بس بود از بهر سخنور کرا؟ • معنی بیگانه لفظ آشنا
گفتن او فکر مرا تازه کرد • روی سخن را بنفس غازه کرد
شد ز پر بخانه دل جلوه گر • خیال معانی ز پی یکدیگر
خامه بتحریر گرو ساختم • نقش دلاویز بهر اختم
از مدد باطنی گنجوی • طرز سخن یافت ز فکر نوبی

(۷۰) و برین وز دست مطعم الانظار حزین - احوال او

در ریاض الشعرا و خزانه عامره و تذکره المعاصرین که خودش نوشته
مفصلاً مرقومست - خلاصه اینکه شیخ محمد علی حزین اصفهانی
که بعلم عقلمی موصوف - و در سخنوری و شاعری معروفست
سلسله نسبش بهجده واسطه بشیخ زاهد گیلانی مرشد شیخ صفی الدین
اردبیلی که جد سلاطین صفویه است منتهی میشود - تولد شیخ
در ماه ربیع الآخر سنه یکهزار و یکصد و سه (۱۱۰۳) در اصفهان
واقع شده - و او شاگرد محمد مسیح نسایی و او شاگرد آقا حسین
خوانساریست در ابتدای حال پا در سیاحت ایران دیار گذاشته
اکثر بلاد خراسان و دارالمزور و عراق و فارس و آذربایجان را سیر کرد -
و از فضایی دهر اکتساب علوم نمود - و با شعرای معاصرین صحبت
داشت - و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه (۱۱۴۳) سفر حجاز اختیار
کرد - و هنگام معاودت گذارش بر بلده لار افتاد - در آن بلده از آشوب
زمانه که بسبب نادر شاه بوده توقف نتوانست کرد بالضروره خود را
بساحل عمان رسانید و از آنجا به بنادر فارس آمد - و از آنجا آبخورش
بکرمان کشید - و بعد چندی وارد هندوستان گشته - و آله دانگستانی
گزید که تا حالت التحریر در شاهجهانآباد تشریف دارد - پادشاه و
امرا و سایر ناس کمال محبت و مراعات نسبت بوی مرعی میدارند
لیکن از آنجا که مرآت جبلتی و انصاف ذاتی حضرت شیخست
عموم اهل این دیار را از پادشاه و امرا و غیره همچوهای رکیک که
لابتی شان شیخ نبود نموده - هر چند او را ازین ادای زشت منع کردم

فایده نبخشید - و تا حال در کار است - لابد پاسِ نمکِ پادشاه و حقِ صحبتِ امرا و آشنایان بگناه گریبانگیر شده - ترکِ آشنایی و ملاقاتِ آن بزرگوار نموده این دیده را نادیده انگاشتم - آفرین بخلقِ کریم و کرمِ عمیم این بزرگان که با کمالِ قدرت در صددِ انتقام بر نیامده بیشتر از پیشتر در رعایتِ احوالش خود را معاف نمیدارند - ایندمعنی زیاده موجبِ خجالتِ عقلای ایران که درین دیار بدای غربت گرفتار اند میشود

• شعر •

هر که پا کج میکند ما دلِ خود میخوریم

شبیشه ناموسِ عالم در بغل داریم ما

القصة بعضی از غیوران این مملکت کمرِ انتقام بسته تیغِ هجا بروی کشیده در نظرِ اربابِ خرد خفیفش کرد - از جمله سراج الدین علی خان آرزو که از شعرای این شهر است و در فضیلت و سخنوری گوی از میدانِ همگان میریاید اشعارِ غلط بسیار از دیوانِ شیخ بر آورده رساله مسمی به تنبیه الغافلین نوشته و ابیاتِ مذکور را یک یک ذکر کرده و تعریضات نموده انتهى آزاد بلگرامی هم که از همصحبانِ اوست گفته که عمدة الملک امیرخان متخلص بانجام سیرتالی سیر حاصل برای شیخ از فردوس آرامگاه محمدشاه گرفته داد - و بآن ماده توکل فارغبال آسوده حال در دهلی میگذرانید - قضا را شیخ اهل هند را هجو کرد از انجمله است این بیت

• بیت •

نفساس سیرت نیست تمنای مردمی

از دیولاخ هند که انسان نداشته است

شعراي شاهجهانآباد بشور آمده متصدی جواب شدند - شیخ اقامت
دهلي به لطف دیده باکبرآباد قدم رنجه کرد و از انجا باراد بنگاله
بنفارس پس بعظیم آباد پنده شنافت - و نسخ عزیمت بنگاله نموده
بنفارس عود کرده آن شهر را دلنهاد توطن ساخت - الحال در انجا
عاقبت خانۀ ترتیب داده چشم بر راه داعی حق است انتہی -
در مفتاح التواریخ نوشته که در بنارس قبرے از برای خود ساخته
انتظار اجل موعود میکشید و اکثر بر زبانش میگذشت که اینقدر
دیر چراست انتہی تا آنکه در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد (۱۱۸۰)
راهی منزل فنا گردید - و در همان قبر مدفون گشته - شخصی این
تاریخ بتعمیه گفته

• بیت •

تہی گشت هیات روی زمین • ز شیخ محمدعلی حزین
در مجموعہ مثنویات شیخ که در کتابخانہ دهلي و اشیا تک سوسیٹی
کلکتہ بنظر فقیر رسیده از هر یک ورقے چند بیش نیست چنانچه
ازین نسخه همین دیباچہ دو ورق است در حمد و نعت - ظاہرا بعض
صورت اتمام نیافته باشد - شعر اول مطمح الانظار

• بیت •

ای دل انصرده خروشت کجاست • خامشی از زمزمہ جوش کجاست
(۷۱) و برین وزنست مثنوی حکیم قآنی - او ابوالفضایل

میرزا حبیب اللہ شیرازی متخلص بقآنی خلف میرزا ابوالحسن
گلشن تخلص - حکیم قآنی که در پسینان اعجوبہ روزگار است و بعد

آسمان اول (۱۶۵) مثنوی حکیم قانای شیرازی

از علی حزین شاعر باین جلالت شان از ایران برخاسته بنای
وسیع الفضای هنر را بارگان اربعه زبانهایی چارگانه فارسی و عربی و
ترکی و فرانسوی استوار نموده و بهر یکی از زبانهای دیگر هم بجای رسیده
که اگر بتغییر صورت و لباس رفع شبهه و التباس نمیشد کس واقف
از آن نمیگشت که گوینده پارسی است یا پارسی عربیست یا ترکی -
و از آنجا که او بنیان بیانرا بر وضع خوش و روش تازه نهاده از پیشگاه
ابوالنصر فتحعلی شاه مجتهد الشعرا لقب یافته - و چون در قصاید
خاقانی ثانی بوده پادشاه جمجاه ماضی محمدشاه غازی اورا
حسان العجم - ازده - و انعام و اکرام شاه و شاهزاده آنافاناً نسبت
بلا می افزود تا آنکه در سال (۱۲۷۰) پدر و جهان فانی نمود و عالم را
حزین و حسرت آگین فرمود - اینست نبدی از احوال حکیم که در
اول کلیات او (که در بمبی در سنه ۱۲۷۷ بطبع آمده) مفصلاً
مرقومست - موجز مثنوی در بیان قصه صحبت بانوی و سرا و
بره او بوزن مخزن گفته - اوایل آن اینکه

بانوی شه قبله اهل حرم * گلبن رضوان گل باغ ارم
مهر فلک شیفتنه چهر او * زهره و مه مشتری مهر او
راهزن زهره در هاروت او * لعل جگرخون ز دو یاقوت او
در آخر گوید

* شعر *

ای دل از معنی هر قصه * کوش که باه ببری حصه
قصدم ازین قصه نبد یکسره * صحبت بانوی و سرا و بره

بانو روحست و سراروزگار • بزه همان سیرت ناسازگار
جا چو کند سیرت بد در بدن • روح گریزد بضورت ز تن
کوش که از سیرت بد وارهی • تا بسرای ابدی پا نهی
هرکه بجان سیرت بد ترک کرد • صحبت نیکن جهان درک کرد

(۷۲) و برین وزنست مثنوی درد و داغ غالب - نام

او اسدالله خان - تخلص غالب - او خودش گفته • بیت •
غالب نام آورم نام و نشانم می‌رس • هم اسداللهم و هم اسداللهیم
عرف میرزا نوشته - اکبرآبادی المولد دهلوی الممکن - شاگرد میرزا
عبدالصمد اصفهانی که پیشتر هر مزد نام داشته - قوت طبع و قدرت
سخنگذاری نظماً و نثراً مر او را مسلمست بلکه پیشتر نثر او دلرباتر -
لیکن حال سخندانی او سیما کیفیت قاطع برهان او که پستر
درفش کاریانی خطابش کرده و همچنین جوهر تیغ تیز او از مطالعه
جوابهای آن خصوصاً مؤید برهان و شمشیر تیزتر بر تماشائیان سخن
حالیست - در لارنس گزیت میرتهه مطبوعه ۲۷ فبروری
سنه ۱۸۹۷ ع نوشته عمر او تخمیناً هشتاد و دو سال بوده است -
مولوی عبدالحکیم جوش تخلص مدرس اسکول میرتهه تاریخ وفات او
که در سنه • ع • یکهزار و دصد و هشتاد و پنج • واقع شده چنین یافته
• ع •
• مرد هیبات میرزا نوشاه •
اما شمس الملک مظفرالدین حیدرخان بهادر مظفر جنگ فرماید
• شعر • سال میلاد اوست لفظ - غریب • سال فوتش - بمرد غالب آه •

پس عمر هفتاد و سه باشد - آغاز این مثنوی (که پنج ورقه بیش نیست و در کلیات او بطبع آمده) اینک • بیت •

بے ثمرے بزرگري پيشه داشت • در دل صحراي جنون ريشه داشت
انچه از اعتراض و اصلاح برين شعر • خوک شد آه واقع شده
در مؤيد برهان صفحه (۴۴۲) مرقوم گشته فلانکره •

(۷۳) و هم برين وزنست مثنوي رنگ و بوي او • که

همين چار ورقست - اولش اينک • بیت •

بود جوان دولتم از خسروان • غاره کش عارض هندوستان

(۷۴) هم برين وزنست مثنوي يك ورقه او - که در

تهنيت عيد الفطر بابوظفر بهادر شه نوشته - ابتدايش اينک • بیت •
بار بر آنم که بدیدای راز • از اثر ناطقه بندم طراز

(۷۵) و هم برين وزنست ديگر مثنوي يك ورقه او - که در

تهنيت عيد بوليعهد فتح ملك رقم کرده - سرآغاز اينست • بیت •
منکه درين دایره لاجورد • کرده ام از حکم ازل آبخورد

قاميه بلهجه قدما - الفاظ و تراکيب متقدمان در کلامش بسيار
یافت میشود - هرچه دلش خوش میکند مينويسد قبیح بود یا
فصیح - در پایان این مثنوی گفته • بیت •

گرچه به از نظم نظاميست این • مدح سخوان خط غلاميست این
(۷۶) و برين وزنست مثنوي تاج سخن از وحيد العصر

مخدومي والا جناب مولوي محمد عبدالرؤف متخلص بو حید